



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۶/۲۱

سیدهاشم سدید

چرا عقب مانده ایم، و چه باید بکنیم که از این عقب ماندگی نجات پیدا کنیم؟

افغانستان کشوری است عقب مانده؛ به اصطلاح امروز: توسعه نیافته یا کمتر توسعه یافته. در این سخن نشاید و نباید کسی تردید کند. این امر مسلم، اما بی نهایت دردناک و تلخ را همه می دانیم؛ اما آیا این را هم به قدر کفایت می دانیم که چرا افغانستان عقب مانده است؟ چه چیز هائی سبب شده است که افغانستان عقب بماند؛ یا بهتر است بپرسیم که چه عواملی اساسی مانع رشد و ترقی این کشور و قرار گرفتن آن در ردیف کشور های ثروتمند و مترقی و آرام و قدرتمند جهان شده است؟

در این جا من می خواهم به این دو سؤال در حد امکان، در حد برداشت خود و به طور مختصر و مصرح جواب بدهم. در قدم اول به علل عقب ماندگی این کشور می پردازم که به ترتیب و یکی پی دیگری بیان خواهد شد:

یک) بزرگترین عامل عقب ماندگی کشور ما وجود تفکرات کهنه و اعتقاد های مرتجعانه در وهله اول و اعتقادات محافظه کارانه در مرحله دوم می باشد؛ اعتقاد هائی که با عقل سالم و خرد پروار سر جنگ دارند و هیچ گونه آمادگی برای تغییر و تحول و پیشرفت ندارند. پیروان چنین اعتقاداتی بجای این که با زمان و نیاز های میرم و انکار ناپذیر آن همگام شوند و به تمایلات طبیعی انسان ارج بگذارند و به پیش بتازند، می کوشند با تعصب، خشونت و سخت گیری غیر قابل باور، غیر پذیرفتنی و بیگانه با انتظار زمین و زمان، چرخ پیش رونده زمان را به عقب بچرخانند و با تنگ نظری دور از تصور خلاف تمایل همه کسانی که عقلانی فکر می کنند و می خواهند با کار و کوشش و اندیشه سالم در قطار کشور های ثروتمند و مترقی و پیشرفته و نیرومند قرار داشته باشند و از مزایای علم و تکنولوژی و دست آورد های مفید انسان امروزی بهره ببرند، مانع روند طبیعی رشد و ترقی کشور و ملت می گردند. بهترین نمونه آن را می توان در وجود طالب افغانی و طالب پاکستانی و گروه هائی همسخن آن، مانند داعش و الشباب و النصر و انصارالمجاهد و جیش محمد و لشکر طیبیه و شبکه حقانی و هم کسانی چون حکمتیار و سیاف و اسمعیل و ... با تفکرات بی نهایت وحشیانه و دور از شأن انسان، اندیشه های انعطاف ناپذیر و اعمال بی غایت نافر هیخته و دور از تمدن مشاهده و ملاحظه کرد.

کشوری که توسط این نمونه هائی از انسان های عصر سنگ اداره شود و یا این نمونه انسان ها در اداره آن به شکل مستقیم یا غیر مستقیم دست داشته باشند و برنامه های کاری آن را طرح یا نظارت کنند، حتی اجازه ندارد خواب تجدد و تمدن و پیشرفت و ترقی یا آزادی، و خواب حکومت مردم توسط مردم و برای مردم را ببینند. افغانستان ما کتاب زنده ای، خاصاً صفحاتی آن که دوران حاکمیت طالب بربرمنش را نشان می دهند، است؛ که هر صفحه آن گویای این حقیقت المناک و عبرت انگیز است.

در کشوری که کهنه اندیشمان مرتجع مثل طالب ها و حکمتیار ها و مجددی های مکلاء و عمامه به سر، خواه در جلو صحنه و خواه در عقب صحنه، خواه حاکم و خواه در کنار حاکم، حاکمیت می کنند، امیدی برای تعالی و برکشی و آسان شدن زندگی وجود ندارد. در چنین کشوری هر چه است فرو رفتن در باتلاق نفاق و بدبختی و درماندگی، و ماندن در منجلاب غم و تنگ دستی و زیستن در حقارت، و در نهایت امر، به سر بردن در اسارت دائمی یا دورانی، در قید بیگانه ها و مزدوری است - مطالعه تاریخ ما سند معتبری خواهد بود، در تأیید این گفتار.

دو) استبداد، عامل دوم عقب ماندگی در هر کشوری است. سیستم استبدادی، نظامی است که از لحاظ طبقه بندی اشکال نظام های سیاسی در نامطلوب ترین درجه این تقسیم بندی قرار می گیرد. خصوصیت خاص این نظام این است که به وسیله یک شخص اداره می شود، شخصی که تمام قدرت در این نظام و در کشوری که این نظام در آن مسلط است، به تنهایی و به شکل نامحدود در دست او قرار دارد و سایر کارمندان نظام به گونه مطلق تابع و مجری

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له الریلو مخکې په خیر و لولئ

دستاتیر و احکام وی می باشند. حرف رهبر یا شاه و رئیس جمهور در چنین نظامی حیثیت قانون را دارد و اجرای آن را هیچ سندی به نام قانون یا سنت، یا هیچ شخصی به نام نظارت کننده قانون مانع شده نمی تواند. مستبد، هم دینی و هم غیر دینی، اگر کشوری دارای قانون باشد، بدون ترس از باز خواست، در حقوق مردم تصرف نموده و همواره بالاتر از قانون و سنت قرار داشته است؛ مانند لویی چهاردهم، مقتدرترین پادشاهان فرانسه، با جمله معروف وی که «دولت یعنی من»، کسی که حتی داشتن یک وزیر یا مشاور را در امر اداره و دولت داری نیز بر نمی تافت!

در جهان امروز ایران، عربستان سعودی و کوریای شمالی - چندی هم طالب و زمانی هم عراق صدام را - می توان بهترین نمونه هائی از کشور های استبدادی معرفی کرد؛ با رهبرانی که خود هم دولت هستند، هم قانون و هم ناظر بر قانون. پارلمان و حکومت و قضاء و دادگاه و قاضی و قوای نظامی و انتظامی دارند، اما همه در اختیار و مطیع رهبر و شاه رئیس جمهور هستند و فقط از رهبر و شاه می شنوند و به رهبر و شاه پاسخ گو می باشند. آزادی و حق انتخاب، نقد کار های دولت و اعتراض به نارسائی ها و غیره اعمال رهبر یا شاه و رئیس جمهور و... بزرگ ترین گناه پنداشته می شود و قطعاً مجاز شمرده نمی شود. مردمی چنین کشور ها نیز از ترس شکنجه و زندان و زنجیر و قطع دست و پا و تازیانه و ترور و دار و سنگسار از یک طرف، و حفظ جان و مال یا برای دست یافتن به امتیازات حداقلی، بعضی از روی ناچاری و برخی از روی آزمندی از طرف دیگر، رهبر و شاه و رئیس جمهور را حله ربوبیت می پوشاند و از نگاه منزله بودن از خطا و گناه به جای می نشانند که دست همین مردم هم، به شمول هواداران چاپلوس و ابن الوقت مستبدان، که غالباً پلید و ناپاک پنداشته می شوند، به آن ها نرسد.

از نظر جامعه شناسی حکومت های استبدادی، یعنی دیکتاتوری، حکومت هائی هستند که بدون توجه به علانق و خواسته ها و رضایت یا مخالفت دیگران، هروع خواسته خود را بر آنان تحمیل می کنند.

نتیجه ای که از اندیشه و عمل رهبران چنین نظام ها، در ارتباط با منافع خاک و مردم بدست می آید، اینست که سود این گونه اندیشه ها و اعمال فقط به دیکتاتوران مستبد و به عمال آن ها، که از نظر شخصیت و اخلاق مانند رهبران شان می باشند، می رسد. مردم از آن کوچکتترین بهره ای به دست نمی آورند و کشور از یوغ جباریت و بیداد بیدگران نجات نمی یابد و راه ترقی و شادی و آرامی و آزادی حقیقی و سالم را نمی پیماید. چرا که با آزاد شدن افکار مردم و پی بردن مردم به حق و حقوق شان، با رواج علم، با آشنائی مردم با کشورهای پیشرفته و نظام های انسانی در سائر نقاط این کره خاکی، با احترام به حیثیت و حقوق مردم، که در کشور های دیگر در برابر مردم صورت می گیرد، با ترقی و پیشرفت این کشور ها، با سطح بالائی از رفاه در این کشور ها و... مردم به فکر آزادی و حق و حقوق و رفاه خویش و عقب ماندگی کشور و حاکمیت توأم با استبداد این مستبدین که یکی از عوامل همه نارسائی ها و اجحاف می باشند، آشنا می شوند و در فرجام، حاکمیت مستبدین را با خطر رو به رو می سازند. به همین دلیل یا دلایل است که استبداد می کوشد به هر طریق ممکن، با مشت آهنین، یا با حيله و تزویر، یا با ایجاد نفاق بین مردم، یا به وسیله روحانیت مزدبگیر دین فروش و یا از راه ترویج جهل و جلوگیری از رواج یافتن علم و دانش و برخورد عقلانی با مسائل حیاتی کشور، مردم را در زنجیر اسارت و بی خبری و دیدناران کاسبکار نگه دارد و جلو رشد جامعه را بگیرد. فراموش نکنیم که این سخنان زاده تخیلات نیست. همه مولود تجارب عینی و انکار ناپذیر تاریخ ما و تاریخ عینی و عملی از ده ها کشور استبداد زده است، که هیچ انسان صاحب وجدان نمی تواند آن را رد کند؛ غیر از یک مشت انسان های معلوم الحال یا یاهو سر!

سه) عامل استعمار در گذشته، که کمتر به فکر آباد کردن ملت ها بود و بیشتر به فکر منافع خود و غارت و چپاول کشور های مستعمره، سومین علت و انگیزه عقب مانی ملت ها می باشد. چنین برخوردی کشور های استعماری در دنیای امروز، فرقی فاحشی با گذشته نموده است. آبادی هانگ کانگ، سنگاپور، مالیزیا، حتی چین امروز نشان دهنده تفاوت چشم گیر استعمار خشن، بی رحم، آزمند به سرحد سیری ناپذیر دیروز، با استعمار شسته شده امروز است. استعماری که از جهتی می توان آن را دیگر استعمار ننماید؛ بلکه معامله گران نسبتاً دارای انصاف خواند. وقتی دولت چین کمونیست، مخالف سرمایه داری و مخالف دموکراسی سیاسی غرب، با کشور های استعماری قدیم راضی به معامله های نصف - نصف می شود، باید به منصف بودن استعمار امروز صحه گذاشت. این نوع استعمار، یعنی آنچه را امروز استعمار می خوانیم، ولی در واقع استعمار نیست، بلکه یک طرف معامله است، در عمل وسیله ای بوده برای آبادی و ترقی و رفاه خیلی از کشور ها از استرالیا و نیوزیلند تا مالیزیا و سنگاپور و کوریای جنوبی و جاپان و... و اینک به پا ایستاده کردن افغانستان!

یک مثال کوچک: در کشور آلمان بیشتر تکسی رانان بر اساس یک معامله در خدمت دارندگان شرکت های تکسی رانی قرار می گرفتند. بر وفق این معامله، عاید روزانه کار راننده به شکل برابر بالای دو طرف معامله تقسیم می شد. تکسی از شرکت بود. پرداخت پول مصارف و عوارض تکسی از تیل گرفته تا ترمیم و مالیه و غیره و غیره به دوش شرکت بود. آنچه راننده باید عرضه می کرد، تنها نیروی کار و پرداخت جرائم ناشی از تخلفات وی در رانندگی اش بود. توافقی هائی که استعمار امروزی با کشور های به اصطلاح مستعمره، مانند برخورد شرکت های تکسی رانی در کشور آلمان است با رانندگانی که خود توان داشتن تکسی را ندارند؛ بلکه تنها چیزی که

دارند، نیروی کار شان است که آن را در یک پیمان منصفانه در اختیار شرکت تکسی رانی قرار می دهد. مانند کشوری که منابع خود را در برابر سرمایه، وسائل و وسایط مورد نیاز، علم، تجربه و توانائی های فنی - تکنیکی آن ها با عقد قرار داد نصف - نصف، یا کمی بیشتر از نصف برای خود، در اختیار آن ها می گذارند - با حفظ حق مالکیت آن! چنین قراردادی در زمان مرحوم محمد داوود خان میان وزارت تجارت افغانستان و یکی از شرکت های ترانسپورتی هالند منعقد شد که بر اساس آن این شرکت حاضر شد تمام مصارف ایجاد یک شرکت ترانسپورت بین المللی را به نام «شرکت ترانسپورت بین المللی افغان» بپردازد و وزارت تجارت افغانستان را، که یک پول هم در ایجاد آن مصرف نکرده بود، به حیث پناه و یک در صد سهام دار آن قبول کند.

منظور از یادآوری این موضوع این بود که آنچه را امروز کشور های استعماری می نامیم، به شکلی، دیگر آن استعمار کهن نیستند، که در قرون گذشته وجود داشت و وجود آن سبب عقب ماندگی کشور ها گردیده بود و برخی کشور ها هنوز هم نتوانسته اند آثار منفی آن را از زندگی خود محو کنند. یکی از کار هائی که استعمار در گذشته ها بدان متوسل می شد این بود که این کشورها هم، مانند نیرو های مذهبی استفاده جو و تجارت پیشه، نمی خواستند مردم کشور های مستعمره به علم و دانش دسترسی پیدا کنند و از حق و حقوق خود آگاه شوند. نه تنها این، که از یک طرف خرافه و خرافه پرستی را به کمک همین نیرو های خرافه پرست در میان مردمان کشور های مستعمره دامن می زدند و تفکرات باز دارند به نام دین را، که دین هم با آن موافق نبود، توسط دست نشانده ها یا جیره خواران خود رواج می دادند و از طرف دیگر برای از بین بردن روحیه اعتراض و مخالفت با استعمار و روحانیت، و یا حاکمیت دست نشانده و همسنگر استعمار، مردم را به چرس و تریاک و هیروئین و مورفین و کوکائین و... نیز آغشته می کردند تا خود کاری را که باید می کردند، به آرامی و بدون تشویش و بر خوردن با مانع به سر برسانند. مجددی ها را، به گونه مثال، استعمار انگلیس برای اجرای همین مقصد به کشور ما فرستادند، که امروز نیز به اشکال مختلف در درون و بیرون کشور در خدمت انگلیس ها قرار دارند و به تحمیق نمودن - احمق ساختن و غافل نمودن - مردم به نام دین و به نام خدا می کوشند.

اثرات تاریخی، ویران گر و مهلک چنین استعماری را در خیلی از کشور ها، از جمله کشور عزیز خود، به خوبی شاهد هستیم.

این گونه استعمار، استثماری بود که با استبداد داخلی و دینداران دین فروش، تنها وسیله استعمار مردم، کشور های زیادی را غارت و چپاول کردند و با کمک دینداران دکاندار و دولت های فاسد و زورگو و حق کش راه تفکر و اندیشه سازنده و سالم و رهائی بخش را بستند و سبب عقب ماندگی کشور های خود شدند.

برخورد طالب با دولت و نظام موجود که وسیله و راهی برای رفتن به سوی آبادی و آزادی و استقلال کامل و پایدار است، ناشی از پی آمد های ویراساز وجود استعمار کهن یا اثرات آن در کشور ما می باشد.

استعمار کهن مخالف ساختن مکتب بود. بر خلاف ساختن مدرسه را تشویق می کرد، چون مدرسه صبر کردن را در برابر مظالم و در برابر سختی ها تشویق می کرد. چون مدرسه کار قضاوت در کار بربرمنشان را به آن جهان حواله می کرد و همه چیز را ناشی از خواست خداوند می دانستند، بدون این که فکر کنند که چرا خداوند باید دست به این کار، که ظلمی است هویدا، دست بزند؛ خدائی که تنها رحمت است و عشق و بخشش و عدل؟! اخلاف این عمل مذموم و زشت استعمار کهن، آنچه را امروز استعمار می نامیم، مکتب می سازد؛ و آزادی و حقوق بشر و احترام به قانون و ترویج علم و میل ساختن راه و جاده و بند های برق و خط های ریل و شفاخانه و... با خود می آورد و حق حاکمیت را فقط از آن مردم می داند و...، در حالی که بقایای استعمار کهن مکتب را ویران می کنند و مردم را به نام مرید و رعیت و بنده به اسارت می کشند و در موراوی هم زنده به گور یا سنگسار می کنند و راه ترقی و انسان بودن را بر روی مردم می بندند و...

این بود سه عامل عمده عقب ماندگی در کشور ما. طبیعی است که این بحث، اگر به عوامل از بین بردن این سه عامل پرداخته نشود، هرگز مکمل نخواهد. بنابراین در این جا می کوشم به اختصار کامل به چند نکته من حیث راه هائی برای رهائی از عقب ماندگی نیز اشاره کنم:

اول) بالا بردن سطح آگاهی های خود از اندیشه های پیدا و پنهان هر رهبری که دعوی رهبری مردم در جامعه را دارند؛ خواه این مدعیان رهبری به کار سیاست اشتغال داشته باشند یا به کار دین. مردم ما از قرون متمادی زیان های اعتماد های بدون شناخت از این و آن را با جان و دل تجربه نموده اند. همین تجارب، به اصطلاح، هفت پشت ما را کافی است. بیشتر از این به این ها دل بستن و اعتماد کردن با چشمان بسته، گناهی خواهد بود که به هیچ وجه قابل بخشش نیست. گله های ما از این انسان ها با این همه تجربه، کاملاً بی مورد است. انسان عاقل تنها یک بار می آزمايد و تجربه می کند؛ نه این که بار بار بیازماید و بار بار تجربه کند. وقتی ما به دیگران میدان می دهیم تا با اسب مست و مغرور شان سراسر هستی ما را لگد مال کنند، به حکم بی مروت بودن شان، در واقع هیچ حق نداریم کس دیگری را سرزنش کنیم؛ غیر از خود. گناه در اصل از ماست که به این ها فرصت داده ایم تا با همه عادات بد و خوی زشت و حیوانی و مزورانه شان بر سرنوشت ما چیره شوند و اختیار حتی لباس پوشیدن و ریش گذاشتن و

ایستاده یا نشسته شاشیدن ما را هم از ما سلب کنند و از خود ما، یا از نام ما بهره‌کشی کنند. پس اولین عامل برای نجات از بدبختی و عقب ماندگی تاریخی ما بالا بردن آگاهی و تکمیل شناخت در همه عرصه های علم و ادب و هنر و سیاست و جامعه و روابط اجتماعی و حقوق و دین و انسان و شر و خیر و سائر مطالب مربوط به حیات و ممانت ما است؛ بخصوص شناخت از تفکر و عمل هر مدعی سیاست و دین و خدمت به مردم و وطن، و ایستاده شدن در برابر کسانی که به نام خدمت رأی مردم را بدست می آورند، اما در عمل سبب خهیچ دمت به مردم و خاک نمی شوند.

دوم) شناخت از حق و حقوق و جایگاه خود و پیدا کردن شهادت دفاع عملی از آن ها. شناخت از این که خداوند انسان را آزاد آفریده است و بنابراین انسان ناگزیر از داشتن آزادی و ناگزیر از دفاع از آن است. شناخت از این که انسان موجودی است خردمند، و به حکم همین صفت، استفاده از عقل و خرد در حل مشکلات خود و شناخت حق از باطل و خوب از بد و راه از چاه یکی از مبرم ترین وظایف وی است. عقل بزرگ ترین نعمتی است که خداوند به انسان عنایت کرده است. با کم گرفتن این نعمت کوشش نکنید که از یک جانب به خدائی که این نعمت را شما داده است، بی اعتنائی و کفران نعمت کنید و از جانبی مرتکب ظلم به خود شوید!

سوم) در جست و جوی تکامل و تحول و تغییر به سوی بهتر شدن و فاصله گرفتن از نارسائی و نقصان و ماندن، یا پرهیز از غرق شدن بیشتر در گمراهی و نادانی باشید. برای تغییر و تحول و تکامل هدف دار و قاعده مند باید در زندگی برنامه و پلان داشته باشید؛ برنامه و پلانی که بر طبق تجارب عملی و شناخت از نیاز ها و انسان های خوب و بد و اندیشه های مضر و مفید طرح شده باشد. با همین پلان، با ثبات به پیش بروید و در همه عرصه های زندگی وجدانه حضور پیدا کنید و نگذارید کس یا کسانی طرح یا برنامه و پلان تان را سبوتاژ کنند. دزد همیشه به خانه می رود که در و دروازه آن بسته نباشد و صاحب آن بی خیال به خواب خوشی که ناراحتی به دنبال دارد، رفته باشد. همین، و غیر از این هیچ!!!!